

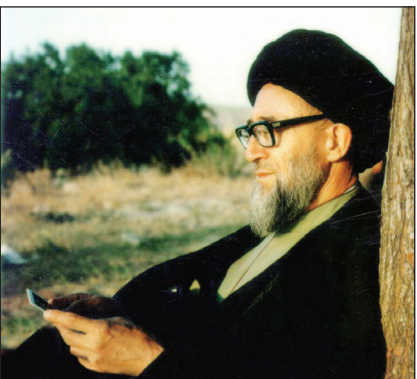
نگاه **علی احمدی فراہانی؛** تاریخ پژوه

«خاطرات و مخاطرات پدر» از زبان فرزند فرقانی‌ها در کیوسک تلفن مخفی شده بودند!

زنه‌یاد سیدمحمدحسین قاضی طباطبایی، فرزند شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، همراه و همراه پدر قلمداد می‌شد. هم از این روی، از چالش‌ها و موانع بر راه فعالیت اجتماعی و سیاسی وی اطلاع داشت. وی در گفت‌وشنودهای تاریخی خویش، مبدا پیدایش گروه فرقان و نحوه مواجهه شهید قاضی با ایشان را، به نیکی به‌خاطر می‌آورد و آن را به‌ترتیب پی آمده روایت می‌نمود: «در سال ۵۳، سربازی بنده تمام شد و به تبریز آمدم و انجام برخی از کارهای شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی، از جمله راندگی ایشان را به‌عهده گرفتم.

بعد از حدود دو-سه سال شنیدیم که عده‌ای در بعضی از مساجد تهران، جلسات تفسیر قرآن به راه انداخته و جزوه‌هایی را هم منتشر کرده‌اند. در سال ۵۵شنیدم که یک جوان ۲۵ یا ۳۰ساله به اسم گودرزی، ۲۰جلد تفسیر قرآن نوشته است! شهید مطهری در نامه‌هایشان به آقا می‌نوشتند، که تمام این تفاسیر جعلی، تفسیر به رأی و بی‌پایه هستند! بعد هم در مقدمه کتاب علل گرایش به مادی‌گری، به این گروه حمله کردند.

در همان ایام بود که دکتر هادی امینی، فرزند علامه امینی، به تبریز آمد و درباره این مسائل صحبت شد. عده‌ای هم به تحلیل‌های تاریخی دکتر شریعتی اعتراض داشتند و می‌گفتند: اینها در واقع، همان ماتر یالسم تاریخی است! این قضیه ادامه داشت تااینکه در سال ۵۶، که عده‌ای به تبریز آمدند و گفتند: می‌خواهیم نمایشگاه کتاب و قرآن بزنیم! شهید قاضی خیلی زود فهمیدند که اینها همان فرقانی‌ها هستند و گفتند: به ما ربطی ندارد و با فلان‌جا تماس بگیرید...! به همه هم سپرده بودند که بهانه بیاورند، که مثلاً تعمیرات داریم که جلوی برگزاری این نمایشگاه را بگیرند.



دهه ۵۰ شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی در حاشیه یکی از سفرها

در سال ۵۶عده‌ای به تبریز آمدند و گفتند: می‌خواهیم نمایشگاه کتاب و قرآن بزنیم! آیت‌الله قاضی خیلی زود فهمیدند که اینها همان فرقانی‌ها هستند و گفتند: به ما ربطی ندارد و با فلان‌جا تماس بگیرید!... به همه هم سپرده بودند که بهانه بیاورند که مثلاً تعمیرات داریم که جلوی برگزاری این نمایشگاه را بگیرند. در همان دوره یک عده هم در مسجد شعبان رفت‌وآمد داشتند که معلوم بود کاری با روحانیت ندارند!

یک عده هم در مسجد شعبان رفت‌وآمد داشتند که معلوم بود کاری با روحانیت ندارند. بعد از انقلاب هم در مسجد آیت‌الله انگنجی جلساتی بر گزار می‌شدند، که ما محل بر صحت می‌کردیم و می‌گفتیم: بپشتر به اشکال ندارد تا اینکه یک روز زن و بچه سروان کشده و رئیس کلانتری ۳، به منزل آقا آمدند و گفتند: ۲هفته است که یک عده‌ای آمده و سروان را گرفته و برده‌اند و تحقیق کردیم و دیدیم در زندان هم نیست! آقا بالافاصله به ما دستور دادند: بروید ببینید این بنده خدا کجاست، بکنند او را کشته باشند... بعد از جست‌وجو فهمیدیم که گروه فرقان س که در مسجد آیت‌الله انگنجی فعالیت داشتند سـرـوان را گرفته و در مسجد زندانی کرده‌اند! بچه‌های کمیته رفتند و او را از دست فرقانی‌ها آزاد کردند و تحویل زندان دادند. بعدها فهمیدیم که مرآت، معاون گودرزی آمده و در آن مسجد سخنرانی کرده و چند نفری را با خود به تهران برده است، از جمله تقی‌زاده که قاتل مرحوم آقا بود. مرحوم آقا افکار این گروه را خیلی خوب می‌شناختند و با تفسیر و تحلیل‌های قرآنی آنها کاملاً آشنا بودند...»

سیدمحمدحسین قاضی طباطبایی در بخشی دیگر از یادمان‌های خویش، به واگویی غروب سـرخ‌فام عید قربان سالان ۵۸پرداخته و خاطرات شهادت آیت‌الله قاضی را، اینگونه به تاریخ سپرده است:

«روز عید قربان سال ۵۸بود و ایشان بعد از نماز خسته شدند و گفتند: من برای نماز مغرب و عشاء به مسجد نمی‌روم و کس دیگری را نگویید برو... ما هم رفقیم دنبال کارهایمان، چون روز جمعه هم بود و گفتیم: آقا هم که قصد ندارند جایی بروند لذا برویم و به کارهای‌مان برسیم، ولی در این فاصله یک کسی تلفن می‌زند و چیزی می‌گوید که آقا ناراحت می‌شوند و می‌روند به مسجد. آن روزها مثل حالا هم که نبود که با یک موبایل، سریع به آدم خبر بدهند. تقریباً ۳ ربع از غروب گذشته بود که به کمیته تلفن زدند و گفتند که آقای قاضی را سر کوحه‌شان ترور کرده‌اند! سر کوحه یک کیوسک تلفن بود و آنها در آنجا مخفی شده بودند و وقتی ماشین مرحوم آقا می‌آید که دور بزند، آن را به یگاری می‌بینند! از آنجا تا کمیته راه درازی نبود و ما سریع خودمان را رساندیم و دیدیم آقا را به بیمارستان شیر و خورشید سابق رسانده‌اند. متأسفانه یکی از گلوله‌ها به سر ایشان خورده بود و تلاش پزشکان فایده نداشت...»

گزارش **احمد سینیایی** روزنامهنگار

در روز گاری که دشمن می‌کوشد تا پایه‌گذاران نهضت اسلامی را در میان غبار فتنه‌انگیزی خویش پنهان دارد، گفتن از سیره و کارنامه ایشان می‌تواند الهام‌بخش باشد. هم از این روی مقال پی آمده، به مناسبت سالروز شهادت نخستین شهید محراب، آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی به شما تقدیم می‌شود. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

روایت نخست:
افتخار می‌کنم که از شاگردان امام‌خمینی^{۲۱} هستم
شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، از شاگردان دیرین امام‌خمینی(ره) به شما همی‌رفت و از بدو نهضت اسلامی، در زمره هسواداران آن درآمد. هم از اینن روی رهبر کبیرانقلاب اسلامی طی اجازه‌نامه‌ای، وی را به‌عنوان نماینده خویش در آذربایجان برگزید. زنده‌یاد آیت‌الله مرتضی بنی‌فضل که از شاهدان این رویداد قلمداد می‌شود، تفصیل آن را اینگونه روایت کرده است:

شروع نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱، آیت‌الله‌قاضی در مسئله تقلید، بیشتر به آیت‌الله‌العظمی حکیم توجه داشتند و تنها نماینده ایشان در آذربایجان و طبعاً از این جنبه شاخص بودند. در سال ۱۳۴۱ که نهضت حضرت‌امام آغاز و نام‌نمای ایشان در سراسر ایران و آذربایجان مطرح شد، آیت‌الله قاضی در یکی از سخنرانی‌هایشان در تبریز گفتند: «من افتخار می‌کنم که از شاگردان امام‌خمینی هستم...». از آن موقع، آدم‌های دارای ایمان قرص و محکم، شروع کردند به تقلید از حضرت‌امام(ره)، مخصوصاً جوان‌های پر تحرک و دانشجویان مسلمان و متعهد، متوجه شدند که باید از چه‌کسی تقلید بکنند و موقعیت علمی و حوزوی امام را بررسی کردند و نهایتاً متوجه شدند که امام یک مرجع تقلید بزرگ هستند! به‌هر حال با شروع نهضت، نام حضرت‌امام مطرح و معلوم شد که در حوزه علمیه قم، فرد اعلم و شاخص از برای تقلید، نزد بسیاری از مدرسین و افاضل حاضر، حاج‌آقا روح‌الله خمینی هستند. روزی مـن به آقای قاضی گفتم: شما الان می‌دانید که امام در تبریز و آذربایجان مقلدینی دارد، به‌نظر من لازم است که در این اشوب می‌شناختند و با تفسیر و نماینده تاملاًاختیار امام باشد. فکر می‌کنم برای این مسئولیت، شما باصلاحت‌تر از سایرین هستید. ایشان در جواب گفتند: من آمادها! گفتم: بسیار عالی! ولی شما باید دراین باره، از امام درخواست کتبی کنید. ایشان نامه بلندبالایی به حضور امام نوشتند و درخواست نمایندگی کردند. بعد از آن من به قم و محضر حضرت‌امام، مشرف شدم. ایشان آقای قاضی را از قبل می‌شناختند، چون آن شهید بزگوار در ایامی که در قم بودند، علاوه بر اینکه به حضور امام می‌رسیدند، پیش ایشان درس هم خوانده بودند. آن دوره‌ای که امام در مدرسه فیضیه تدریس داشتند، آقای قاضی، فلسفه و اخلاق را در محضر ایشان فراگرفته بودند. نتیجتاً حضرت امام، هم آقـای قاضی را می‌شناختند و هم موقعیت ایشان در تبریز را می‌دانستند. وقتی که ما تقاضای نمایندگی آقای قاضی را مطرح کردیم، امام پذیرفتند و یک اجازه بلندبالایی در امور حبسیه و در رسیدگی به امور مردم در آذربایجان، برای آقای قاضی دادند، که خود من بردم و به ایشان تحویل دادم...»

تاریخ



او را «خمینی آذربایجان» خواندند

سیره سیاسی شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، در آینه ۵ روایت

روایت دوم:

بالاخره با یک گلوله

از شر قاضی خلاص خواهیم شد!

مواجهه ساواک با شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی، خود داستانی طولانی دارد. چه اینکه این امر در پرونده قـطـور آن عالم مجاهد در ساواک و نیز خاطرات نزدیکان و اطرافیان وی بازتاب یافته است. ساواک انواع و اقسام تهدیدات و اقدامات را درباره او آزمود اما از آن نتیجه‌ای نگرفت. سیدمحمد الهی، خواهرزاده آن بزرگ، در این‌باره می‌گوید:

«پس از آغاز نهضت اسلامی، ساواک به‌شدت آیت‌الله قاضی را تحت کنترل گرفت! از بسیاری از اوقات اقامه جماعت، من و فرزندان آقا، در صفوف پنجم و ششم نماز ایشان بودیم و عناصر ساواک، این نظارت‌های گسترده و شدید، نشان می‌دهد که شهید قاضی از نظر رژیم، چه اهمیت بالایی برخوردار بود، ما هم این کار را کرده بودیم و آقای داشتند و چقدر خطرناک محسوب می‌شدند!البته همانطور که عناصر ساواک، افراد خود را در بین ما نفوذ داده بود، ما هم این کار را کرده بودیم و آقای قاضی در همه‌جا از جمله ساواک، ارتش، شهربانی، استانداری و نهادهای دیگر، کسانی را داشتند که کاملاً مورداعتماد بودند و گزارش دقیق همه چیز را به اطلاع ایشان می‌رساندند. بدیهی است که ساواک، از کنار اقدامات مؤثر آقای قاضی، به‌سادگی نمی‌گذشت و همواره به‌دنبال ضربه زدن به وجهه بالا و محبوبیت گسترده ایشان بود. ساواک به اسم ایشان، اعلامیه‌های جعلی منتشر می‌کرد و اراذل و اوباشی را می‌فرستاد که مجالس سخنرانی ایشان را به هم بزنند! حتی کسانی را جبر کرده بود که آقا را کتک بزنند! متأسفانه بعضی از روحانیان تبریز، با این جریان همراهی می‌کردند و بدبختانه برخی از آنها، صاحب نفوذ هم بودند که بر دشواری کار آقای قاضی می‌افزود؛ به‌هر حال ساواک چنان از قدرت و محبوبیت آقای قاضی مستأصل شده بود که نهایتاً تصمیم گرفت ایشان را ترور کند!امامی است که در زندان بودم، یکی از دوستان برای آزادی‌ام نزد سرهنگ لیلقوانی، رئیس ساواک آذربایجان رفته بود و او به ایشان گفته بود: بالاخره با یک گلوله، از شر قاضی خلاص خواهیم شد! به همین دلیل است که همیشه گفته‌ام، فرقان خیلی کوچک‌تر از آن بود که بتواند آقا را ترور کند و ایشان در واقع، قربانی سیستم پیچیده ساواک است، که بعد از انقلاب فقط به تعدادی از اراذل و اوباش و رده‌های پایین آن ضربه خورد و هنوز کسانی که مغزهای متفکر ساواک محسوب می‌شدند، فعال بودند و گروه‌هایی مثل فرقان را علم کردند...»

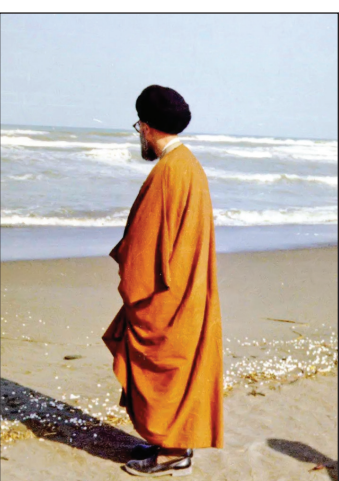
روایت سوم:

بروید و ساواکی‌ها را از دست مردم خشمگین نجات دهید!
مواجهه شهید آیت‌الله قاضی با عوامل ساواک نیز در دوره‌ای که واژگونی رژیم شاه نزدیک می‌نمود، در خوراهمیت است. او مردم را از برخورد انتقام‌جویانه و خشمگینانه با عوامل ساواک برحذر می‌داشت و سعی داشت تا بر آذربایجان، آرامش و نظم را حاکم سازد. حجت‌الاسلام‌والمسلمین حاج میرزا نجف آقا‌زاده از شاگردان آیت‌الله، در این فقره آورده است:

روایت سوم:
بروید و ساواکی‌ها را از دست مردم خشمگین نجات دهید!
مواجهه شهید آیت‌الله قاضی با عوامل ساواک نیز در دوره‌ای که واژگونی رژیم شاه نزدیک می‌نمود، در خوراهمیت است. او مردم را از برخورد انتقام‌جویانه و خشمگینانه با عوامل ساواک برحذر می‌داشت و سعی داشت تا بر آذربایجان، آرامش و نظم را حاکم سازد. حجت‌الاسلام‌والمسلمین حاج میرزا نجف آقا‌زاده از شاگردان آیت‌الله، در این فقره آورده است:

ایشان در خطه آذربایجان، نقش حضرت امام در سراسر کشور را ایفا می‌کردند و رهبری مبارزات را به‌عهده داشتند. از اعتصابات و تظاهرات‌ها، کاملاً حمایت می‌کردند و مر اقبـب کارکنانی که در اثر اعتصاب، برای معیشت دچار مضیقه می‌شدند، بودند. همه بازاری‌ها، دانشجوها و سایر اقشار، برای خـط گرفتن نزد ایشان می‌آمدند. حتی بسیاری از اتشی‌ها هم می‌آمدند. ایشان در همه جا،ز جمله ارتش، افرادی را داشتند که برایشان خبر می‌آوردند. بعد از ۱۷دی سال ۱۳۵۶، هر

شب در تبریز برای شهدای قم مجلسی بر گزار می‌شد و علما صحبت می‌کردند. گاهی هم از قم سخنران دعوت می‌کردیم. خاطرم هست حدود ۲۰روزی به پیروزی انقلاب مانده بود که آقای قاضی گفتند: یکی از دوستان آمده و پیشنهاد تشکیل کمیته را داده است، می‌ترسم ساواک بفهمد بچه‌ها را متشکل کرده‌ایم و بیاید و اینها را دستگیر کند! گفتم: آقا! شما اجازه بدهید ما کمیته را تشکیل بدهیم اما موضوع را مخفی نگه داریم، چون روزی به گروه مسلح نیاز پیدا خواهیم کرد. ایشان به من مأموریت دادند که به کردستان بروم و اسلحه تهیه کنم! من رفتم و از کردها، ۵عدد بوزی خریدم. آقای قاضی بوزی‌ها را پیش خودشان نگه‌داشتند و چندتا از بچه‌ها هم آموزش دیدند که در وقت ضرورت، بتوانند از آنها استفاده کنند. ما هم به آنها پیشنهاد دادیم که از این اسلحه‌ها، برای حفاظت از بیت آقای قاضی خـشـونـت به کسی نمی‌دادند و هر کسی از عوامل انقلابی‌گری با آقای قاضی‌هم باید بگویم که تا قبل از اعلام جنگ مسلحانه، نظام هم در قبال آنها موضع خـشـونـت‌آمیز نداشت. ایشان هم اجازه خـشـونـت به کسی نمی‌دادند و هر کسی از عوامل انقلابی‌گری با آقای قاضی‌هم باید بگویم که تا قبل از اعلام جنگ مسلحانه، نظام هم در قبال آنها موضع خـشـونـت‌آمیز نداشت. ایشان هم اجازه تعرض به آنها را هم نمی‌دادند. البته ایشان می‌خوانند ساواکی‌ها را یکشندا!ایشان من و چند نفر دیگر را مأمور کردند که برویم و آنها را از دست مردم نجات بدهیم! شهید قاضی به‌دلیل اینکه منافقین امام را قبول نداشتند، از آنها خوش‌شان نمی‌آمد اما قبل از اعلام جنگ مسلحانه، اجازه تعرض به آنها را هم نمی‌دادند. البته ایشان پیش از آغاز رویکرد مسلحانه آنان به شهادت رسیدند...»



۱۳۵۶ق.م. شهید آیت‌الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، در سفر به شمال کشور

مواجهه ساواک با آیت‌الله‌قاضی طباطبایی، داستانی طولانی دارد؛ چه اینکه این امر در پرونده قـطـور آن عالم مجاهد

در ساواک و نیز خاطرات نزدیکان و اطرافیان وی، بازتاب یافته است. ساواک انواع و اقسام تهدیدات و اقدامات را درباره او آزمود اما از آن نتیجه‌ای نگرفت. از سوی دیگر رفتار شهید با عوامل ساواک نیز در دوره‌ای که واژگونی رژیم شاه نزدیک می‌نمود، در خوراهمیت است. او مردم را از برخورد انتقام‌جویانه و خشمگینانه با عوامل ساواک برحذر می‌داشت و سعی داشت تا بر آذربایجان، آرامش و نظم را حاکم سازد

روایت چهارم: **حمایت از مسئولان بدون دخالت در امور اجرایی**

نخستین شهید محراب پس از پیروزی انقلاب اسلامی در آذربایجان، مسئولیتی دشوار را بر عهده گرفت. جالب اینجاست که وی این رسالت را بدون دخالت در محدوده انجام وظایف مسئولان محلی به انجام می‌رساند. محمد علی نژادساربخانی، فرماندار تبریز در دوره حیات شهید آیت‌الله‌قاضی، در این موضوع چنین تحلیلی دار:

«آقای مقدم‌مرآغی، استاندار آذربایجان شرقی در دولت موقت بسود اما به‌دلیل گرایشات خاصی که داشت، مردم از او رضایت نداشتند! بالاخره به‌خاطر فشار مردم، دولت موقت او را برکنار کرد و مهندس غروی از طرف نمایندگان خود مرد – که در منزل آقا‌ی دکتر سیدمحمد میلانی جلسه گذاشته بودند– به‌عنوان استاندار انتخاب شد. بنده توسط آقای غروی فرماندار شدم. کاری که آن روزها و در شرایط پرسیستله آذربایجان و تبریز، فوق‌العاده دشوار بود. من تا آخر سال ۱۳۵۸، عهده‌دار این مسئولیت بودم و بعد استعفا کردم تا برای نمایندگی مجلس نامزد شوم. تا وقتی که من فرماندار بودم، هیچ دخالتی را از جانب شهید آیت‌الله قاضی طباطبایی در امور مربوط به فرمانداری ندیدم! حتی یک سفارش هم نکردند! تنها کاری که انجام می‌دادند، حمایت از مسئولان نفر دیگر را مأمور کردند که برویم و آنها را از دست شریفی بودند و سعه‌صدر فراوانی داشتند و با صبری کم‌نظر، به همه مسائل رسیدگی و راحل‌هایی را که به‌نظرشان می‌رسید، ارائه می‌کردند. در آن ایام و با توجه به حجم مسائلی که درگیر آن بودیم، احتمال ترور ایشان را نمی‌دادیم! البته روزی که ایشان را ترور کردند، من در مکه بودم و سرپرستی حجاج را به‌عهده داشتیم! در آنجا بود که خبر شهادت ایشان را شنیدیم. آن موقع انگیزه ترور ایشان مشخص نبود، ولی بعد که ترورهای متعددی اتفاق افتاد، معلوم شد که ضدانقلاب می‌خواهد یاران امام و عوامل مؤثر در حفظ نظم در شهرها را از میان بردارد تا کسی نباشد که مردم را هدایت و مدیریت کند و به این ترتیب، انقلاب از افراد مؤثر محروم و وحدت بین مردم شکسته شود! هر چند که نهایتاً، به این هدف نرسیدند...»

روایت پنجم:

ترور کنند گانی که امام جمعه را ندیده بودند!

و سرانجام موج ترور رهبران انقلاب، توسط گروه مجزول‌الهی‌های به نام «فرقان» کلید خورد. اینکه ضاربین شهیدقاضی، از چه روی به صرافت حذف ایشان افتادند و با چه تحلیلی به چنین نتیجه‌ای رسیدند، همچنان محل چالش و تضارب‌افکار است. به قول صد اسماعیل‌زاده، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران: «ضاربین شهید قاضی، یکی محمد متحدی، اهل سبزوار و متولد سال ۱۲۲۴بود که به‌نظر من از او باجویی کاملی نشده‌است، شاید به این دلیل که فرایند رسیدگی قدری شتاب داشته است. ضارب دیگر ایشان، فردی بود به نام مسعود تقی‌زاده، که او هم متولد سال ۱۲۳۴و تبریزی بود. جالب اینجاست که اینها در عمرشان هم آقای قاضی را ندیده بودندو روز قبل از ترور شهید مطهری را ترور شناسایی کرده بودند که کس دیگری را اشتباهی نزنند! بالاخره هم معلوم نشد اینها دقیقاًعامل چه کسانی بودند و از کجا دستور می‌گرفتند؟ در باجویی‌هایشان چندین بار به اسم مستعار مشهدی مصطفی اشاره می‌کنند که بالاخره هم معلوم نشد که او چه کسی است؟ او خانهای را در کوچه صدریلاغی اجاره کرده بود. ضارب شهیدقاضی به همه‌چیز اعتراف کرده و گفته بود: بعد از ترور شهید مطهری، ترور شهید قاضی به پیشنهاد متحدی در دستور کار قرار می‌گیرد... اکبر گودرزی هم در باجویی‌هایش گفته بود: یک‌بار محمد متحدی آمد و درباره ترور آقای قاضی حرف زدیم و او مسئولین این کار را به‌عهده گرفت و قرار شد من اعلامیه‌اش را بنویسم...»

تاریخ اسلام

تمدن اسلامی



کتاب «تمدن اسلامی (نگاهی اجمالی به بیانات رهبر معظم انقلاب امام خامنه‌ای، درباره تمدن اسلام)» با تدوین محمد حسین و محدثه علیجان‌زاده روشن دربردارنده سخنان و بیانات مقام معظم رهبری درباره تاریخ و مبانی تمدن اسلامی، انقلاب اسلامی، بحران غرب و فرایند تشکیل تمدن اسلامی است. در بخش کوتاهی از آخرین فصل کتاب را می‌خوانیم: وقتی انقلاب اکـتـبر تحقق پیدا می‌کند، در طول ده پانزده سال، آن‌قدر کتاب و فیلم و قصه و جزوه در سطوح مختلف راجع به مبانی فکری این انقلاب نوشته می‌شود که در کشورهایی که باد آن انقلاب به آنها رسیده، دیگر مردم احتیاجی ندارند از کتاب‌های آنها استفاده کنند! آن قدر فضای ذهنی پرشده است که روشنفکرهای خود کشورها می‌نشینند راجع‌به مبانی ارزشی و فکری آنها کتاب می‌نویسند! در ۲۰۴دهه گذشته، چقدر ایرانی‌ها درباره مبانی فکری انقلاب شوروی، به زبان فارسی کتاب نوشتند؛ چون دیگر اشباع شده بودند. یعنی آنها این‌قدر نوشتند که همه روشنفکرهایی که به‌نحوی از لحاظ فکری با آنها ارتباط پیدا می‌کردند، از لحاظ فکری اشباع می‌شدند و بعد یک آدم مثلاً دست به قلم و با فکر و روشنفکری، خودش می‌جوـشـید و مطالبی –غیر از ترجمه‌های فراوانی که از آثار آنها می‌شد– می‌نوشت. ما چه کار کردیم؟ کاری که ما در این زمینه کردیم، واقعاً خیلی کم است. گاهی انسان دلش نمی‌آید که بگوید در حد صفر؛ چون واقعاً کسانی با اخلاص کارهایی کرده‌اند. اما اگر نخواهیم ملاحظه این جهات عاطفی را بکنیم، باید بگوییم یک‌ذره بیشتر از صفر و خیلی خیلی کم کار شده است.

تاریخ اسلام

بی‌راهه



کتاب «بی‌راهه» نوشته سیدابوالفضل نورانی به بررسی تحلیلی عوامل انحراف از امام‌حق پرداخته‌شده مؤلف در این اثر باطرح چند پرسش، به بررسی عوامل انحراف امت اسلام، پس از رحلت پیامبر اسلام(ص)، پرداخته و موارد مرتبط با موضوع کتاب را بررسی می‌کند. این کتاب، پرداختن به حوادث تاریخی صدر اسلام را، به‌ویژه حوادثی که با اساسی‌ترین مسئله اسلام یعنی امامت و رهبری مرتبط است، از مهم‌ترین و ضروری‌ترین مباحثت می‌داند؛ چراکه باور دارد تمام دشواری‌ها و مشکلات دنیای اسلام از همان وقایع تلخ‌نشأت گرفته‌است. ازاین‌رو مطالعه و بررسی دقیق آنها از سوی مسلمانان دفعه‌مند، آثار سازنده‌ای به‌دنبال خواهدداشت. خواندن کتاب بر راهه که از سوی نشر معارف منتشر شده است، به‌دوستانان علوم دینی و اسلامی پیشنهاد می‌شود. در بخش‌هایی از کتاب بی‌راهه می‌خوانیم: «همانگونه که غذای مسوم جسم انسان را دچار ضعف و سستی و اودگی می‌کند و در شرایط ویژه باعث مرگ انسان می‌شود، غذای حرام نیز روح انسان را آلوده و سست می‌سازد و در شرایطی مخرب بر جای می‌گذارد که موجب تقلیل انسان با‌امام‌حق را فراهم می‌آورد. در دین مبین اسلام به کسب روزی حلال و تقذیه و ارتزاق از لقمه پاک و طیب بسیار سفارش شده و از مشخصه‌های دین مداری شمرده می‌شود. امیرمؤمنان علی(ع) در روایتی شریف می‌فرماید: «خوشا آنکه کسی پاکیزه و حلال داشته باشد».

تاریخ معاصر

انقلاب ناتمام



کتاب «انقلاب ناتمام» اثر یعقوب توکلی، محقق و پژوهشگر معاصر، حاصل گفتاری از نشست با حضور دانشجویان جنبش عدالت‌خواه و البته تنی از مسئولان و کارشناس مسائل ایران و مصر در سال ۱۳۸۷، زمانی که هنوز تحولات در منطقه پیش‌درآمد سیاسی یا اجتماعی نداشت، است. در بخشی از این کتاب که به دلایل شکل‌گیری این اثر پرداخته شده آمده است، هنگامی که منازعه بر سر برقراری روابط یا عدم‌برقراری روابط با مصر رسانه‌ها کشیده شد و جریان‌های دانشجویی وارد این مباحث شدند، جنبش عدالت‌خواه دانشجویی نشست را در محل جنبش واقع در چهارراه کالج، خیابان حافظ برگزار کرد و درست وسط یک فضای معارض با برقراری روابط با مصر رنانه‌واره گرفت و گو با دانشجویان شد. سر‌فصل‌های کتاب «تاریخ ناتمام» شامل مقدمه، روابط تاریخی ایران و مصر، چرایی ایجاد رابطه، نقدی بر دیدگاه «حسین هیکل» که در مورد جنبش اسلامی مصر، کنفرانس «پنجاه جهان اسلام» نعل وارونه رژیم مصر، سومین پیش‌نشست چهاردهمین جشنواره شیخ طوسی در جامعه المصطفی(ص)، عکس‌العمل‌ها در برابر غرب، جمع‌بندی مباحث، تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بر جریان‌های دینی مصر، تأثیرات بازتاب‌های این انقلاب، انقلاب نبودن تحولات مصر، تأثیر حزب‌الله لبنان بر بیداری اسلامی، گونه‌شناسی جامعه‌شناسانه انقلاب‌های منطقه و بیداری اسلامی با خیزش انسانی است. مطالعه این اثر به علاقه‌مندان به تاریخ معاصر توصیه می‌شود. کتاب «انقلاب ناتمام» در ۱۸۰ صفحه از سوی انتشارات سوره مهر در تهران چاپ و منتشر شده است.